



می گرفت. پدرم با دوستانشان انجمن پیروان قرآن را تشکیل دادند و در انجمن آموزش و قرائت قرآن را به عهده داشتند. ایشان مقلد امام بودند و از رساله ایشان با عنوان «الامام موسوی کاشف الغطا» که جلد سبزرنگی داشت پیروی می کردند و آن را برای مطالعه به دیگران هم می دادند. در حالی که داشتن این رساله در منزل، حکم اعدام داشت. حاج آقا ما را هم با این رساله آشنا کردند و خطرهای داشتن این رساله را نیز گوشزد.

رژیم به ما شک نمی کرد

او ادامه می دهد: همه این زمینه ها موجب شد ما هم وارد مبارزات شویم. بدین صورت که نوار سخنرانی ها و اطلاعیه ها را تکثیر می کردیم. دستگاه های تکثیر خیلی پرسرو صدا کار می کردند و همیشه مراقب بودیم همسایه ها متوجه نشوند و در مکانی امن باشیم. گرچه چون سن مان کم بود، رژیم به ما شک نمی کرد. یادم است مدت زیادی دستگاه های مادر منزل شهید آیت... سعیدی در اطراف حرم، قرار داشت. ایشان در زندان رژیم به شهادت رسیدند.

جلودار انقلاب

پدرم و چندین نفر دیگر حلقه وصل بین رهبران مبارز همچون مرحوم شهید هاشمی نژاد، مرحوم طبسی، مرحوم محامی و مقام معظم رهبری با علمای سنتی حوزه، مرحوم فلسفی، نوغانی، میرزا جواد آقا تهرانی و آقای زنجانی بودند. این علما اطلاعیه های حمایت از انقلاب و راهپیمایی ها و حتی زمان حضورشان در راهپیمایی را به پدرم اعلام می کردند. ایشان هم معمولاً به خط خودشان متن اطلاعیه را می نوشتند و از آن بزرگان در تأیید متن، امضا می گرفتند. بعد هم در قالب اعلامیه بین مردم پخش می کردند. حاج آقا همچنین مشارکت جدی در تعیین مسیر راهپیمایی ها و چگونگی شکل گیری آن داشتند و خودشان در راهپیمایی ها در کنار عکس های بزرگ امام (ره) و در کنار علمای مشهد حرکت می کردند. روحانی جوان و لاغر اندامی که ترسی از این جلوداری نداشت.

هدایت گر فعال ترین گروه زیرزمینی و انقلابی مشهد

این اندازه درایت در رفتار و برنامه ریزی، همان چیزی است که حاج احمد عطاران را به هدایت گری گروه «والعصر» تبدیل می کند. این ها را حاج اصغر می گوید و ادامه می دهد: گروه والعصر، یکی از فعال ترین گروه های انقلابی و در اصطلاح زیرزمینی مشهد بود که هم گروه مسلحانه داشت و هم گروه تایپ و تکثیر. رهبران این گروه، مبارزان انقلابی مشهد همچون آیت... خامنه ای، طبسی و هاشمی نژاد بودند و پدرم مسئولیت فکری و هدایت والعصر را به عهده داشت.

فرزند مرحوم عطاران در باره گروه والعصر اضافه می کند: حتی زمانی که امام در نجف یا پاریس بودند، اطلاعیه های ایشان، شبانه تلفنی یادداشت و تا صبح به صورت اعلامیه چاپ می شد و اول وقت در مشهد توزیع. همچنین آن مرحوم، تمام اطلاعیه های مشهد در انقلاب را در دورانی طولانی با گرفتن امضا از آیات عظام نوغانی، فلسفی، زنجانی و مروراید می نوشتند و بعد در شهر پخش می کردند. خوب سهم زیاد پدر ما در این فعالیت ها به دلیل درک درست ایشان از انقلاب و مقبولیت شان بین علما بود.

چادرهاشان را به چادر من گره می زد و می رفتیم راهپیمایی

صحبت از مبارزات انقلاب خانم مکرم را به یاد خاطره های شیرینی می اندازد و می گوید: حاج آقا اعلامیه ها را شب به منزل ما می آوردند و ما هم ساعت ۱۲ شب آن ها را از زیر در خانه همسایه ها می انداختیم. می پرسیم یعنی شخص شما هم در انداختن اعلامیه مشارکت می کردید. با لبخند تأیید می کند و دخترش طاهره خانم با هیجان ادامه می دهد: مادرم سر نترسی داشتند و در راهپیمایی ها نیز شرکت می کردند. نه تنها خودشان که خانم های همسایه را نیز تشویق می کردند. آن ها نیز بچه های کوچک خود را پهلوی ما می گذاشتند و می رفتند راهپیمایی. مادرم برای آن ها شیر برنج و دیگچه درست می کرد تا سراغ مادرهاشان را نگیرند و بهانه نیاورند.

خانم مکرم ادامه می دهد: خانم های همسایه ها از شرکت در راهپیمایی می ترسیدند و برای ریختن ترسشان چادرهاشان را به چادر من گره می زدند و می رفتیم.

او آهی می کشد و تعریف می کند: یک بار نزدیک فلکه آب بودیم که خیلی شلوغ شد و دیدم که حاج آقا در جوی آب افتاده اند و عبا و عمامه شان خونی و خاکی شده بود. در هر صورت با وجود این مسائل به خانم های همسایه می گفتم شرکت در راهپیمایی ترسی ندارد و باید به این اوضاع عادت کرد.

داشتن این رساله در منزل، حکم اعدام داشت

حاج اکبر آقا فرزند بزرگ خانواده هم به جمع ما می پیوندند: او که خود در زمان انقلاب با یاری پدرش سهم زیادی در چاپ و توزیع اطلاعیه ها داشته است. صحبت را به دست می گیرد و از جریان شجاعت و جسارت در رفتارهای پدرش می گوید: پدرم از علاقه مندان و طرفداران مرحوم نواب بودند. در این میان آن زمان که امکان مبارزه علنی نبود، انجمن های قرآنی تشکیل می شد و در این انجمن ها جهت گیری های سیاسی شکل



صبور و مظلوم

اما رسیدن به ماجرای ازدواج زمانی است که همسر آن مرحوم، طیبیه مکرم سر حرف را به دست می گیرد. او برای ما تعریف می کند: من ۱۵ سال داشتم و ایشان ۲۲ سال که ازدواج کردیم. با هم قوم و خویش بودیم. منزل ما چهارراه شهید ابودوان هاروبه روی باغ نادری. خانواده ما هم مذهبی بود. ما با چادرهای کمری و پوشیه، حجابمان را حفظ می کردیم اما حاج آقا عطاران دوست داشتند چادر معمولی سرکنم و صورتم را با همین چادر حفظ کنم نه پوشیه. ایشان بسیار صبور و مظلوم بودند. زمان بیماری هم بسیار بردبار بودند و پرستارشان از این همه صبوری تعجب می کرد.

۶ ماه قبل از روضه منبری های معروف را دعوت می کردند

مردی صبور در کنار همسری مهربان قرار می گیرد و زندگی آرام خانواده عطاران ادامه می یابد و نتیجه آن هفت فرزند است. تعریف کردن از روضه های دهه فاطمیه باعث می شود که حاج خانم حرف های بیشتری از همسرش برای ما تعریف کند. می گوید: حاج آقا عقیده داشتند که این روضه را ترک نکنیم حتی در وصیت نامه شان هم این موضوع را قید کرده اند. ایشان ۶ ماه پیش از شروع روضه، منبری ها معروف را برای سخنرانی دعوت می کردند. دوماه قبل از مراسم هم متن اطلاعیه ها را آماده می کردند و می دادند چاپ و تکثیر و بیست روزی این اطلاعیه ها در خانه آماده بود.

